یادداشت

وقتی تورم، تاب‌آوری را به چالش می‌کشد

ادامه از صفحه اول

نااطمینانی نسبت به آینده، عدم توانایی در برنامه‌ریزی بلندمدت برای تحصیل فرزندان، خرید مسکن، آغاز کسب‌وکار یا حتی سرمایه‌گذاری شخصی، همه و همه باعث می‌شود مردم در لحظه بمانند، واکنش‌گرا شوند و توان برنامه‌ریزی اجتماعی و سیاسی خود را از دست بدهند؛ حتی وقتی شواهد بهبود نسبی وجود دارد، درک آن دشوار می‌شود؛ چون تجربه تاریخی عدم پایداری، ادراک جمعی را تضعیف کرده است.

مردم و دولت چگونه با تورم کنار آمده‌اند؟

تحلیل رفتارهای مصرفی و اقتصادی مردم در چند سال گذشته نشان می‌دهد که خانوارها برای حفظ حداقل‌های زندگی دو واکنش داشتند؛ نخست، بر صرفه‌جویی و مدیریت ریسک‌های روزانه تمرکز کردند و دوم، با تغییر الگوهای خرید به سمت کالاهای غیرقابل انحراف از نیازهای اساسی متمایل شدند. برخلاف تحلیل‌های رسمی اقتصادی و مطالعه نظرات یا شنیده‌ها، این شکل از زندگی، نتیجه «فهم زیسته» یا درک عمیق، درونی و بی‌واسطه‌ای است که فرد تنها از طریق تجربه مستقیم و شخصی، مجبور به سازگاری با آن می‌شود. در مقابل دولت، بارها برنامه‌هایی برای مهار تورم، رشد اقتصادی، اصلاح سیاست‌های پولی و تثبیت قیمت‌ها ارائه داده است، اما نتیجه این تلاش‌ها اغلب با تجربه مردم از زندگی واقعی همخوانی ندارد؛ این ناهمخوانی یکی از مهم‌ترین عوامل ازدست‌رفتن اعتماد عمومی است.

ریزش عمیق طبقه متوسط

براساس آمارهای اخیر، سهم طبقه متوسط ایران با ریزشی عمیق به حدود یک‌سوم جمعیت (۳۲ درصد) تنزل یافته و بیش از ۴۰ میلیون نفر به زیر خط فقر نسبی سقوط کرده‌اند. این موتور محرک توسعه به علت کاهش قدرت خرید، افزایش هزینه‌های بهداشت و درمان، به‌شدت تضعیف و در تله «تورم مزمن خوراکی‌ها» و «بحران مسکن» گرفتار شده و با ریزش ارزش دلاری دستمزدها به زیر ۱۶۰ دلار به‌شدت تضعیف شده و توان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خُرد و کنشگری خود را از دست داده است. این استحاله، طبقه متوسط را از یک نهاد پیشران به توده‌ای در جست‌وجوی بقا تبدیل کرده که پیامد آن، زوال سرمایه اجتماعی و انسداد افق‌های توسعه پایدار است.

پیامدهای اجتماعی و روانی فشار معیشتی

فراتر از عدد و رقم، پیامدهای اجتماعی و روانی فشار معیشتی عمیق است. کسانی که هر روز نگران پرداخت هزینه‌های اساسی زندگی هستند، به تدریج اعتماد و امید به آینده را از دست می‌دهند. این پدیده که از آن به‌عنوان «بی‌اعتمادی سازمانی» نام برده می‌شود، وقتی شکل می‌گیرد که مردم نه‌تنها به ناتوانی اقتصادی، بلکه به تضعیف ساختارهای رسمی در پاسخ‌گویی نیز پی ببرند. به باور برخی تحلیلگران جامعه‌شناسی، تورم در ایران نه‌فقط یک متغیر اقتصادی، بلکه از عوامل بنیادی فرسایش سرمایه اجتماعی است؛ پدیده‌ای که از روابط اجتماعی تا الگوهای مصرف، سبک زندگی و رفتارهای جمعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. این فرسایش، به اعتماد، احساس امنیت اقتصادی و چشم‌انداز آینده، ضربه زده و در کوتاه‌مدت و میان‌مدت امکان بازسازی ندارد.

بازسازی اعتماد، معنا و امکان آینده

اندیشمندان علوم اجتماعی بارها هشدار داده‌اند که بحران‌های مزمن اقتصادی اگر به‌موقع فهم و مدیریت نشود، به بحران‌های روانی و سپس بحران‌های نهادی تبدیل می‌شود. «امیل دورکیم» در تحلیل خود از «آنومی» نشان می‌دهد که فروپاشی نظم اقتصادی چگونه پیش از هر چیز، احساس معنا و تعلق را در جامعه تضعیف می‌کند. در چنین وضعیتی، افراد نه صرفا فقیرتر، بلکه سردرگم‌تر می‌شوند؛ نمی‌دانند چه انتظاری از آینده داشته باشند و کدام قواعد هنوز معتبر است. آنچه امروز در جامعه ایران مشاهده می‌شود، نشانه‌هایی از همین وضعیت آنومیک است؛ وضعیتی که با ابزارهای صرفا اقتصادی قابل ترمیم نیست. از منظر «آمارتیا سن»، اقتصاددان و فیلسوف برجسته هندی و برنده جایزه نوبل که بر «اقتصاد رفاه» و پیونددادن اخلاق با اقتصاد تأکید دارد، توسعه نه‌فقط رشد درآمد، بلکه گسترش قابلیت زیستن با کرامت است. فشار معیشتی طولانی‌مدت، قابلیت انتخاب را از فرد می‌گیرد و او را به بازیگری منفعل بدل می‌کند. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌های حمایتی اگر بدون توضیح، شفافیت و مشارکت اجتماعی اجرا شود، اثر روانی مثبت نخواهد داشت. سیاست اقتصادی، زمانی ترمیم‌کننده است که مردم بتوانند منطق آن را بفهمند، مسیر آن را پیش‌بینی کنند و خود را در آن ذی‌نفع ببینند. از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، آنچه بیش از فقر مادی آسیب‌زاست، احساس بی‌قدرتی آموخته‌شده است. «مارتین سلیگمن»، بنیان‌گذار روان‌شناسی مثبت‌گرا نشان داد که وقتی یک فرد بارها تلاش بی‌نتیجه را تجربه می‌کند، به تدریج ناامید می‌شود و از کنش فعال دست می‌کشد. جامعه‌ای که سال‌ها با تورم، بی‌ثباتی و وعده‌های محقق‌نشده مواجه بوده، در معرض چنین وضعیتی قرار می‌گیرد. بنابراین یکی از مهم‌ترین راهکارها، بازگرداندن حس اثرگذاری به شهروندان است؛ این امر نه با شعار، بلکه با تصمیم‌های کوچک، ملموس و قابل لمس در زندگی روزمره امکان‌پذیر است. در این چارچوب، بر بازسازی اعتماد عمومی به‌عنوان پیش‌شرط هر اصلاح تأکید می‌شود. «ماکس وبر»، جامعه‌شناس، اقتصاددان و یکی از ستون‌های سه‌گانه علوم اجتماعی مدرن، اعتماد را حاصل پیش‌بینی‌پذیری کُنش حاکمیت می‌داند. سیاست‌گذاری باید از حالت غافلگیرکننده و واکنشی خارج شود و به الگویی پایدار، قابل فهم و توضیح‌پذیر تبدیل شود. مردم باید بدانند چرا تصمیمی گرفته شده، چه هزینه‌ای دارد، چه کسانی بیشترین فشار را متحمل می‌شوند و چه زمانی می‌توان انتظار تغییر داشت. سکوت، ابهام یا خوش‌بینی اغراق‌شده، نه‌تنها اعتماد را ترمیم نمی‌کند، بلکه آن را فرسوده‌تر می‌کند.

حمایت‌های اقتصادی نیز اگر به دنبال تأثیرات اجتماعی و روانی است، باید با عبور از منطق صرف پرداخت، تابع منطق توانمندسازی باشد. تجربه‌های جهانی نشان داد، حمایت‌های هدفمند از طبقه متوسط و اقشار آسیب‌پذیر، زمانی مؤثر است که حافظ کرامت انسانی و منزلت اجتماعی باشد. سیاست‌های حمایتی که فرد نیازمند را به کمک‌های دائمی شرطی کند، ناخواسته احساس ناتوانی را در او تقویت می‌کند. چنین سیاست‌هایی باید با برنامه‌ریزی در اشتغال پایدار و مولد، زمینه را برای بازسازی امید و نشاط اجتماعی فراهم کند. هیچ‌یک از این شروط، بدون گفت‌وگوی اجتماعی واقعی به نتیجه نمی‌رسد. «یورگن هابرماس»، فیلسوف، جامعه‌شناس و واضع نظریه «کنش ارتباطی» با تبیین مفهوم «زیست‌جهان» و «حوزه عمومی»، گفت‌وگوی عقلانی و آزادانه را بنیان مشروعیت و دموکراسی می‌داند. گفت‌وگو نه به معنای اطلاع‌رسانی یک‌طرفه، بلکه شنیدن تجربه زیسته مردم، پذیرش خطاها و بازتعریف انتظارات متقابل است. جامعه‌ای که احساس کند دیده و شنیده می‌شود، حتی در شرایط دشوار، ظرفیت صبر فعال و مشارکت‌جو خواهد داشت. بدون این گفت‌وگو، هر سیاستی حتی واقع‌بینانه، به ثمر نخواهد رسید و تبیین مفهوم «زیست‌جهان» و «سپهر عمومی» بر اهمیت گفت‌وگوی عقلانی و آزادانه به‌عنوان بنیان مشروعیت و دموکراسی در جوامع مدرن تأکید می‌کند. به این ترتیب، مسیر عبور از این شرایط سخت و بحرانی، بیش از آنکه نیازمند تصمیم‌های بزرگ و پُرهزینه باشد، نیازمند تغییر در شیوه فهم جامعه است؛ فهمی که اقتصاد را از روان، سیاست را از زندگی روزمره و عدد را از انسان جدا نکند. بازسازی اعتماد، معنا و امکان آینده، پروژه‌ای زمان‌بر است؛ اما هر روز تأخیر در اجرای آن، هزینه‌ای اجتماعی به‌مراتب سنگین‌تر از هر اصلاح اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

«شرق» از تکرار سیاست‌های نادرست اقتصادی و آسیب راه‌حل‌های کوتاه‌مدت گزارش می‌دهد

خطای متوالی

نوید خیرخواه: «پول‌پاشی و توزیع گسترده یارانه اشتباه است». «چندنرخی بودن بنزین و ارز اشتباه است»، «سرکوب قیمت نادرست است»، «قیمت‌گذاری دولتی اشتباه است» و... . این جملاتی است که بارها و بارها به زبان رؤسای جمهوری دولت‌های مختلف و تیم اقتصادی آنها آمده است اما در نهایت و با کمال شگفتی می‌بینیم که همان دولت‌ها، هم به توزیع یارانه و به گفته آنها رانت تن می‌دهند و هم به چندنرخی‌کردن قیمت کالا، هم قیمت‌گذاری دستوری و سرکوب قیمت و...؛ این مسئله شاید فراتر از دولت‌ها باشد و به یک ایراد ساختاری و نهادی برمی‌گردد. درواقع اقتصاد ایران قربانی اشتباهات پیچیده و ناشناخته نیست، برعکس، اغلب تصمیمات غلط، از قبل از طرف اقتصاددانان، فعالان بازار، حتی بدنه کارشناسی خود دولت‌ها هشدار داده شده‌اند. مسئله ندانستن نیست؛ مسئله نخواستن است. نخواستن پذیرش واقعیت، نخواستن عقب‌نشینی، نخواستن پرداخت هزینه سیاسی و ترجیح‌دادن انتقال بحران به فردا. فردایی که معمولا به دولت بعد می‌رسد، اما هزینه‌هایش را جامعه همان لحظه می‌پردازد.

ناصر رفت و برگشت!

نمونه‌ها فراوان هستند، اما شاید یکی از نمادین‌ترین آنها، ماجرای استیضاح و بازگشت عبدالناصر همتی باشد.

عبدالناصر همتی که به‌عنوان وزیر اقتصاد دولت مسعود پزشکیان شروع به کار کرد. یک روز پیش از آغاز به کار رسمی همتی به‌عنوان وزیر اقتصاد، یعنی در ۳۰ مرداد ۱۴۰۳، قیمت هر دلار آمریکا در بازار آزاد حدود ۵۸ هزار تومان بود.

عبدالناصر همتی که از ابتدای ورود به کابینه بر طبل تک‌نرخی شدن ارز می‌کوبید، در اولین اقدام ارز نیمایی را حذف کرد.

پیش‌ازاین تولیدکنندگان، مواد اولیه تولید را با قیمت ارز نیمایی یعنی دلار ۴۴ هزار تومانی تأمین می‌کردند، اما پس از حذف ارز نیمایی، تولیدکنندگان باید ارز توافقی را با قیمت ۶۶ هزار تومان تهیه می‌کردند. این موضوع با انتقادهای زیادی مواجه شد. منتقدان می‌گفتند این مسئله موجی از گرانی‌ها را دومینووار ایجاد می‌کند و زمان تک‌نرخی‌کردن ارز وقتی است که تورم کنترل شده و سقوط ارزش پول تقریبا متوقف شده باشد.

با این حال پیش‌بینی منتقدان درست از آب درآمد و بهای دلار در اسفند ۱۴۰۳ به ۹۲ هزار تومان رسید و حدود ۱.۵ برابر نرخی شد که همتی با آن صندلی وزارت اقتصاد را تحویل گرفته بود. نزدیک‌شدن بهای دلار به صد هزار تومان در اسفند ۱۴۰۳ سبب شد نمایندگان مجلس استیضاح وزیر اقتصاد را کلید بزنند.

در ۱۲ اسفند ۱۴۰۳ عبدالناصر همتی، وزیر امور اقتصادی و دارایی وقت، با رأی مجلس استیضاح و برکنار شد.

روزی که او را به بهانه رشد قیمت ارز از وزارت اقتصاد کنار گذاشتند، همه می‌دانستند که مسئله، شخص همتی نیست؛ مسئله، یک متغیر به نام سیاست ارزی بی‌ثبات است که با تغییر افراد حل نمی‌شود. اما به جای اصلاح چارچوب تصمیم‌گیری، راه ساده‌تر انتخاب شد: قربانی‌کردن یک چهره سیاسی، برای القای این موضوع که مشکل حل شده است.

بعد چه شد؟ بانک مرکزی، تحت مدیریت محمدرضا فرزین، برای اثبات اینکه می‌شود نرخ ارز را ثابت نگه داشت، شروع به سوزاندن منابع ارزی کرد؛ منابعی که ذخیره استراتژیک یک کشور تحریمی بود، نه ابزار نمایش اقتدار مدیریتی. با این حال قیمت دلار پایین نیامد، شکاف بازار رسمی و غیررسمی عمیق‌تر شد، انتظارات تورمی تقویت شد و در نهایت همان نتیجه‌ای رقم خورد که از روز اول پیش‌بینی می‌شد: شکست. اما باز هم، فهم این شکست نه در آغاز، که در پایان اتفاق افتاد. و طنز تلخ تاریخ جایی رقم خورد که همان فردی که بابت کنترل‌نکردن دلار کنار گذاشته شده بود، برای کنترل دلار به بانک مرکزی بازگشت!

این فقط تناقض نیست؛ این نشانه یک بیماری نهادی است. بیماری ساختاری که در آن، تصمیم‌گیری اقتصادی نه بر مبنای منطق، بلکه براساس مصلحت‌های کوتاه‌مدت سیاسی، رقابت‌های درون قدرت و ترس از هزینه‌های اجتماعی صادق‌بودن با مردم انجام می‌شود.

نمونه دیگر از این درد را می‌توان در ماجرای علی طیب‌نیا دید. طیب‌نیا، وزیری که گفته می‌شد تورم ایران را تک‌رقمی کرد. هرچند این اتفاق در بحبوحه برجام و فروکش‌کردن انتظارات تورمی رخ داد اما به هر حال تک‌رقمی‌شدن تورم در زمان علی طیب‌نیا رخ داد.

با این حال طیب‌نیا نه به خاطر شکست، بلکه به خاطر ایستادگی در دولت روحانی، حذف شد. حذف او نه‌فقط حذف یک فرد، بلکه حذف یک زبان بود: زبان اقتصاد. زبانی که امروز، جای خالی‌اش آن‌قدر بزرگ شده که برخی تصمیم‌گیران حتی نمی‌دانند ادبیات اقتصادی چیست، چه برسد به استفاده از آن. بد روزگار جایی خود را نشان می‌دهد که او در دولت پزشکیان نیز قرار بود نقشی محوری داشته باشد اما مشخص نیست پشت پرده چه گذشت که او حذف شد.

در همین زمینه لطفعلی بخشی، اقتصاددان، به «شرق» گفته بود که مشکلات اقتصادی کشور را نمی‌توان به افراد تقلیل داد و سیاسی‌کاری کرد. او توضیح داده بود که «وضعیت فعلی اقتصاد کشور نتیجه سیاست‌هایی است که سال‌هاست در کشور اجرا می‌شود و معمولا برای جبران اشتباه مسکن‌های موقت از سوی دولت‌ها تجویز شده است تا بحران را به تعویق بیندازد.

همچنین بهاءالدین حسینی‌هاشمی، کارشناس اقتصاد کلان، به «شرق» توضیح داد «ریشه این وضعیت به سیاست‌های پولی و اقتصادی نادرست حدود پنج دهه گذشته بازمی‌گردد». به گفته او، سیاست‌هایی که با شعارهایی مانند حمایت از صنعت، اقشار آسیب‌پذیر و عدالت اجرا شده‌اند، در عمل به چندنرخی شدن ارز، سرکوب مالی، نرخ‌های دستوری بهره و سود بانکی منجر شده و نتیجه آن مشکلات امروز بازار ارز است، بنابراین نمی‌توان مسئله را به یک فرد و شخص تقلیل داد.

سیاست‌گذاری یا واکنش‌های هیجانی؟

در این فضا، طبیعی است که سیاست اقتصادی به مجموعه‌ای از واکنش‌های عصبی تقلیل یابد. نرخ بهره را بالا می‌بریم، بعد می‌ترسیم. پایین می‌آوریم، بعد تعجب می‌کنیم که چرا تورم می‌جهد. ارز را سرکوب می‌کنیم، بعدا از فنرشدنش تعجب می‌کنیم. قیمت‌گذاری دستوری می‌کنیم، بعدا از کمبود، فساد، و رانت شاکی می‌شویم. و در همه این مراحل، انگار هیچ‌گاه تجربه‌های قبلی وجود نداشته، هیچ حافظه‌ای شکل نگرفته، و هیچ هزینه‌ای ثبت نشده است.

یکی از ریشه‌های این چرخه معیوب، فقدان مسئولیت‌پذیری نهادی است. در ایران، سیاست اشتباه هزینه دارد، اما نه برای سیاست‌گذار. هزینه برای مردم است: در تورم، در کاهش قدرت خرید، در فرسایش پس‌انداز، در بی‌ثباتی شغلی. اما سیاست‌گذار، معمولا یا می‌رود یا جابه‌جا می‌شود یا در سمتی دیگر بازمی‌گردد. بدون اینکه مجبور باشد علنا توضیح دهد چرا تصمیم دیروز غلط بود، چه کسی مسئول بود، و چه سازوکاری برای جلوگیری از تکرار آن طراحی شده است.

از این منظر، اقتصاد ایران نه کمبود ایده دارد، نه کمبود تحلیل. کمبود، جای دیگری است؛ در شجاعت پذیرش خطا، در بلوغ نهادی برای اصلاح به‌موقع و در اولویت‌دادن به منافع بلندمدت کشور بر رقابت‌های کوتاه‌مدت قدرت. تا زمانی که سیاست‌گذار ایرانی ترجیح دهد «حق با من بود» را حتی پس از شکست حفظ کند، تصمیم اقتصادی همیشه با تأخیر خواهد آمد.

خطای متوالی در تمامی دولت‌ها

تجربه دولت‌های مختلف نشان داده که تفاوت‌ها بیشتر در شکل خطاها بوده، نه در منطق آنها؛ یکی با ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی، یکی با تثبیت نرخ سود، یکی با سرکوب قیمت انرژی و یکی با توهم کنترل بازار سرمایه. اما همه در یک نقطه مشترک هستند: تصمیم اصلاحی زمانی اتخاذ شده که دیگر مجبور بوده‌اند، نه زمانی که می‌توانستند انتخاب کنند.

اقتصاد اما منتظر اجبار نمی‌ماند. هرچه اصلاح دیرتر انجام شود، هزینه‌اش بیشتر می‌شود؛ اصلاح یارانه در سال ۹۰ یک هزینه داشت، در ۱۴۰۱ چند برابر شد. اصلاح نظام ارزی در اوایل دهه ۹۰ ممکن بود، اما در اواخر دهه به بحران بدل شد. کنترل تورم زمانی ساده‌تر است که انتظارات هنوز لنگر دارد؛ وقتی لنگرها رها شدند، دیگر سیاست پولی هم به‌تنهایی کاری از پیش نمی‌برد.

بااین‌حال، هنوز همان منطق تکرار می‌شود؛ اول انکار، سپس لج‌بازی، بعد سوزاندن منابع، بعد پذیرش دیرهنگام و سپس تکرار همان مسیر توسط تیم بعدی. شاید تلخ‌ترین بخش ماجرا این باشد که هر بار هزینه اجتماعی اعتماد عمومی هم فرسوده‌تر می‌شود. مردمی که می‌بینند سیاست‌گذار امروز حرفی را می‌زند که خود او چند سال پیش به تمسخر گرفته بود، دیگر نه به تصمیم جدید اعتماد می‌کنند و نه به وعده اصلاحات.

در دولت سازندگی، داستان تثبیت مصنوعی نرخ ارز و اتکای افراطی به منابع ارزی پس از جنگ، نمونه‌ای روشن است. سیاست‌گذار می‌خواست با واردات ارزان و کنترل نرخ ارز، هم تورم را مهار کند و هم رشد را سریع جلو ببرد. هشدارها درباره ناپایداری این مسیر وجود داشت، اما نادیده گرفته شد. نتیجه، بحران ارزی اوایل دهه ۷۰ و تورم بالای ۴۹ درصد در سال ۱۳۷۴ بود. اصلاحات پولی و مالی انجام شد، اما نه وقتی می‌شد با هزینه کمتر انجامش داد، بلکه وقتی تورم جامعه را شوکه کرده بود.

در دولت اصلاحات، با وجود دستاوردهایی مثل انضباط نسبی مالی، همان الگوی تعویق اصلاحات ساختاری ادامه یافت. اصلاح قیمت حامل‌های انرژی، اصلاح نظام بانکی و واقعی‌سازی نرخ ارز، بارها مطرح شد، اما به تعویق افتاد. سیاست‌گذار ترجیح می‌داد از ثبات نسبی ایجادشده لذت ببرد تا هزینه تصمیمات دشوار را بپذیرد. نتیجه این شد که بسیاری از اصلاحاتی که می‌توانست در شرایط آرام‌تر انجام شود، به دولت بعد منتقل شد؛ آن‌هم در فضایی به‌مراتب پرتنش‌تر.

اما شاید برجسته‌ترین مثال لج‌بازی ساختاری، دولت احمدی‌نژاد باشد. سال‌هایی که درآمدهای نفتی به اوج تاریخی رسید، فرصتی کم‌نظیر برای اصلاحات عمیق اقتصادی بود، اما این فرصت نه‌تنها استفاده نشد، بلکه تبدیل به ابزار سیاست‌گذاری عوام‌فریبانه شد. تثبیت دستوری قیمت‌ها، توزیع بی‌ضابطه نقدینگی، بی‌اعتنایی کامل به هشدارهای تورمی و حمله مداوم به نهادهای کارشناسی، اقتصاد را وارد چرخه‌ای کرد که پایانش از ابتدا قابل پیش‌بینی بود.

نمونه روشن، ماجرای هدفمندی یارانه‌هاست. اصل اصلاح یارانه‌ها سال‌ها مورد تأکید اقتصاددانان بود، اما نحوه اجرای آن، نه براساس منطق اقتصادی، بلکه براساس ملاحظات سیاسی کوتاه‌مدت شکل گرفت؛ پرداخت نقدی همگانی، بدون توجه به منابع پایدار. وقتی آثار تورمی و کسری بودجه خود را نشان داد، تازه دولت فهمید که مسیر اشتباه بوده است، اما در آن نقطه، عقب‌نشینی هزینه‌ای به‌مراتب سنگین‌تر داشت.

دولت روحانی، با همه تفاوت‌هایش، از این الگو مستثنا نبود. یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌ها، تعلل در اصلاح نظام ارزی پیش از خروج آمریکا از برجام است. تک‌نرخی‌کردن ارز، حذف رانت‌ها و مدیریت انتظارات، همگی روی میز بودند. بااین‌حال، سیاست‌گذار به ثباتی که تصور می‌کرد دائمی است، دل بست. خروج آمریکا در سال ۱۳۹۷ شوک را بلاواسطه وارد کرد و سیاست واکنشی دولت، خلق ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی بود؛ تصمیمی که تقریبا هیچ اقتصاددانی به‌طور جدی از آن دفاع نمی‌کرد.

ارز ترجیحی، نماد کامل تصمیم اشتباه برای فرار از واقعیت بود. سال‌ها منابع ارزی کشور صرف آن شد، بدون کنترل تورم، بدون حمایت پایدار از دهک‌های پایین و با خلق یکی از بزرگ‌ترین رانت‌های تاریخ اقتصادی ایران. اما باز هم پذیرش خطا سال‌ها طول کشید. وقتی حذف ارز ترجیحی بالاخره انجام شد، اقتصاد دیگر در شرایط ۱۳۹۷ نبود؛ تورم مزمن شده بود، انتظارات بی‌ثبات شده بود و جامعه توان جذب شوک را نداشت. اصلاح انجام شد، اما با بیشترین هزینه ممکن.

در دولت سیزدهم نیز همین داستان تکرار شد؛ با روایتی تازه؛ انکار تورم ساختاری، امیدبستن به کنترل دستوری قیمت‌ها و تأکید مداوم بر عوامل بیرونی به‌جای پذیرش خطاهای سیاستی. حذف ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی، اگرچه در اصل اجتناب‌ناپذیر بود، اما به شکلی انجام شد که بار اصلی آن بر دوش مصرف‌کننده افتاد، نه ساختار ناکارآمد توزیع و بودجه.

هیچ جایی مستثنا نیست!

حتی در حوزه بانکداری، داستان متفاوتی نمی‌بینیم. سال‌ها درباره ناترازی بانک‌ها هشدار داده شد؛ درباره اضافه‌برداشت، خلق نقدینگی و پیوند سیاست و بانک. اما برخورد جدی، همیشه به تعویق افتاد. وقتی بحران جدی شد، تازه صحبت از اصلاحات بانکی به میان آمد؛ اصلاحاتی که حالا آن‌قدر پرهزینه شده‌اند که خود سیاست‌گذار هم از اجرای کامل‌شان می‌ترسد.

در تمام این دولت‌ها، نقش مجلس هم کم‌اهمیت نبوده است. مجلسی که گاه برای نمایش حساسیت، وزیر اقتصادی را استیضاح کرده، اما همان مجلس از تصمیمات پرهزینه و عوام‌پسند حمایت کرده است. مجلسی که اصلاحات ساختاری را ضد معیشت نامیده، اما با تصمیماتش، معیشت را در بلندمدت تخریب کرده است.

وجه مشترک همه این تجربه‌ها، یک چیز است: تصمیم اقتصادی در ایران، بیشتر زمانی اتخاذ می‌شود که دیگر راه فراری از آن نیست؛ نه وقتی هنوز گزینه‌های متنوع وجود دارد، نه وقتی می‌شود با گفت‌وگو و اقناع اجتماعی پیش رفت، بلکه وقتی بحران به جایی می‌رسد که ادامه لج‌بازی عملا ناممکن می‌شود.

اقتصاد ایران، بیش از آنکه قربانی تحریم یا شوک خارجی باشد، قربانی تأخیر در تصمیم‌گیری است. تأخیری که از ترس هزینه سیاسی آغاز می‌شود و به هزینه اجتماعی ختم می‌شود. و تا زمانی که این منطق تغییر نکند، نام دولت‌ها عوض می‌شود، مثال‌ها به‌روز می‌شود، اما اصل داستان همان است: فهمیدن اشتباه همیشه وقتی اتفاق می‌افتد که کار از کار گذشته است.

اقتصاد ایران بیش از هر چیز قربانی سیاست‌گذاری بدون حافظه است؛ بدون ثبت خطا، بدون صورت‌حساب تصمیم و بدون احترام به تخصص. تا زمانی که اقتصاددان حذف می‌شود و مدیر بله‌قربان‌گو پاداش می‌گیرد، تا زمانی که تصمیم درست به‌خاطر هزینه سیاسی عقب می‌افتد و تصمیم غلط به‌خاطر حفظ ظاهر جلو می‌افتد، همین چرخه ادامه خواهد داشت.

و شاید بزرگ‌ترین تراژدی همین باشد؛ اینکه ما معمولا وقتی می‌فهمیم لج‌بازی اشتباه بوده که دیگر انتخابی نداریم. تصمیم گرفته می‌شود، اما نه از سر عقلانیت، از سر ناچاری؛ نه برای اصلاح، بلکه برای بقا. و اقتصادی که با منطق بقا اداره شود، هرگز به رشد، ثبات و رفاه نمی‌رسد. فقط زنده می‌ماند.

یادداشت

اقتصاد مهم بود...

ادامه از صفحه اول

نیرو و قدرتی که جهت بُردارش مخرب‌بودن یا سازنده‌بودنش را تعیین می‌کند و این، امری قطعا غیرفرمایشی و به ذات، غیرسیاسی است. آنچه به سیاست گره می‌زندش، نسبت متقابل حکمرانی با آن است که در این یادداشت جایی برای پرداختن به آن نیست. در فصل آغازین فیلم، ازدحام رو به افزایش و غریب آدم‌ها که طبیعتا پای نیروهای پلیس را هم به آن محل باز می‌کند، تلنگری جدی و مشفقانه می‌توانست باشد به هرکس دل در گروی این آب و خاک دارد و نجابت و رنج مردمان هم‌بوم و همسرزمینش را انکارنشدنی می‌شناسد. توجهی در نهان حکمرانان که می‌توانست با طرح این پرسش سیر تحولات اجتماعی و اقتصادی را به مقصدی دیگر هدایت کند: چگونه است که یک آگهی روزنامه، آن‌هم فقط برای مبلغی نه‌چندان کافی، می‌تواند جمعیتی عظیم را فرابخواند آن‌گونه که پلیس هم از کنترل آن عاجز می‌شود؟! -ناگفته نماند رفتار پلیس هم در حل بحران‌های اجتماعی از آنچه در فیلم روایت می‌شود متفاوت شده است- شاید اگر فقط همان پرسش به‌ظاهر ساده، در طول سالیانی که رفت، بستر تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان می‌شد، اوضاع دیگری ارمغانمان بود.

صد البته که پاسخ، همان نیروی بی‌مانند اقتصاد است که کوه را شگفتانه جابه‌جا می‌کند. اما مسئله ندانستن این جواب بدیهی نبوده و نیست. آنچه یادآوری این پرسش را اجبار می‌کند، میزان توجه به آن است. کاش فرصت نگاشتن به قدر کفایت بود تا از لحظه‌لحظه‌های گران‌قدر و هنرمندانه فیلم یادی دوباره می‌کردیم و به تجلیل از برادران جلیلوند، علی زرنگار و تمامی گروه «چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت» می‌نشستیم. دریغا که فقط سوگ‌نامه‌ای بود به‌قدر وسع ناچیز نگارنده برای اقتصاد که به تعبیر علامه دهخدا، میانه نگه‌داشتن معنا شده است. پس به این معنا هم می‌توان بر سر خود فریادی دوباره کشید که: اقتصاد مهم است حتی اگر فعل ماضی را برایش می‌گماریم.

نفس برآمد و کام برنمی‌آید

ادامه از صفحه اول

احزاب و سازمان‌ها این امکان را دارند که اگر تجمعی برگزار کردند، در چارچوب قانون باشد و با رفتارها و شعارهای مدنی جلوی رفتارها و شعارهای خشونت‌طلبانه را بگیرند.

انتظار نمی‌رود بحران‌هایی که مردم را گرفتار کرده است، به‌سادگی برطرف شوند. اما توقعی بجاست که با این قبیل اقدامات ساده، زمینه‌های شکل‌گیری اعتراضات خیابانی و خشونت مندرج در آنها را کاهش داد. آیا دولت آقای پزشکیان می‌تواند پیشگام تحقق این تغییرات ساده باشد؟

نوبت اول

آگهی عمومی ارزیابی کیفی مناقصه گران
مناقصه عمومی یک مرحله ای شماره ۱۴۰۴/۸۶۱ مم
شماره فراخوان: ۲۰۰۴۰۹۳۵۶۷۰۰۰۱۳۸

شرکت ملی نفت ایران
شرکت نفت و گاز اروندان
(سهامی خاص)

شرکت نفت و گاز اروندان (مناقصه گزار) در نظر دارد خدمات موضوع فوق را از طریق شرکت های واجد صلاحیت داخلی (پیمانکار) تامین نماید. بدین وسیله از کلیه شرکت هایی که دارای شرایط ذیل می باشند دعوت می گردد اسناد و مدارک خود را بر اساس استعلام ارزیابی کیفی، برای ارزیابی و تعیین صلاحیت به این امور ارسال نمایند.

الف- موضوع مناقصه عبارت است از: تأمین آویزه آستری و متعلقات به‌همراه خدمات مهندسی، رانش و نصب جهت پشتیبانی چاه‌های گروه بنگستان در میادین اروندان

ب- برآورد مالی مناقصه: برآورد کلی مناقصه مبلغ ۹۲۳،۵۵۰ (نُهصد و بیست و سه هزار و پانصد و پنجاه) دلار آمریکا میباشد.

ج- نوع و میزان تضمین شرکت در مناقصه: از نوع سپرده (واریز وجه نقد) و یا ضمانتنامه بانکی معتبر به میزان ۳۹،۵۶۷ (سی و نه هزار و پانصد و شصت و هفت) دلار آمریکا می باشد.

* مطابق تبصره ذیل ماده ۹ آئین نامه تضامین معاملات دولتی (تصویب نامه شماره ۱۲۳۴۰۲/ت ۵۰۶۵۹ هـ مورخ ۹۴/۰۹/۲۲): اشخاص ایرانی مجازند به جای ضمانت نامه های ارزی، ضمانت نامه ریالی بانکی براساس نرخ تسعیر ارز بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران ارائه نمایند. (مبنای نرخ تسعیر ارز: مطابق نرخ خرید حواله‌های ارزی مندرج در سامانه معاملات الکترونیکی ETS)

د- مدت اجرای قرارداد: ۳۶ ماه

ر- شرایط الزامی برای ورود به مرحله ارزیابی کیفی (در صورت عدم دارا بودن و یا عدم ارائه هر کدام از موارد ذیل، ارزیابی کیفی آن شرکت انجام نخواهد شد.):

❖ داشتن حداقل یک تجربه کار مشابه مرتبط با موضوع مناقصه

ز- معیارهای ارزیابی کیفی:

۱) تجربه و دانش در زمینه مورد نظر
۲) حسن سابقه در کارهای قبلی
۳) توان مالی
۴) توان تجهیزاتی
۵) توان فنی و برنامه ریزی
۶) دانش فنی در زمینه مطالعه و طراحی
۷) تجربه در زمینه تامین کالا
۸) توان مدیریتی

کلیه مراحل برگزاری فراخوان ارزیابی کیفی از دریافت و تحویل اسناد استعلام ارزیابی کیفی از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد. تاریخ درج آگهی نوبت اول و انتشار فراخوان در سامانه، مورخ ۱۴۰۴/۰۰/۰۰ می‌باشد. متقاضیان می‌توانند از تاریخ مذکور و حداکثر تا مدت ۵ روز از تاریخ درج آگهی نوبت دوم، برای دریافت اسناد استعلام ارزیابی کیفی به سامانه ستاد به آدرس اینترنتی فوق الذکر مراجعه نمایند. لازم است مناقصه‌گران درصورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند.

تذکر ۱: کلیه ضمانت نامه‌های صادره از صندوق پژوهش و فناوری صنعت نفت قابل پذیرش و کلیه ضمانت‌نامه‌های صادره از بانک پاسارگاد و بانک سپه غیرقابل پذیرش می‌باشند.

تذکر ۲: در کلیه مراحل برگزاری مناقصه، اسناد و مدارک بارگذاری شده بر روی سامانه ستاد از طرف متقاضیان/ مناقصه گران شرکت کننده در مناقصه مورد ارزیابی قرار می گیرد و بررسی و ارزیابی هرگونه نامه و مستندی خارج از چارچوب سامانه ستاد انجام نخواهد گرفت و هیچ گونه اعتراضی از این بابت مسموع نیست.

تذکر ۳: در این مناقصه پذیرش گروه مشارکت (کنسرسیوم) مدنظر نیست، بنابراین متقاضیان با لحاظ شرایط مندرج در آگهی و اسناد ارزیابی کیفی و بصورت انفرادی مجاز به شرکت در مناقصه می باشند.

بدیهی است انتشار این آگهی صرفاً به منظور شناسایی و ارزی